



چهار بند گزارش

ایرج افشار

بند یکم

گفتار علی صفری آق‌قلعه با عنوان «کهن‌ترین نوشته شناخته‌شده فارسی در آموزش شطرنج» مرا به یاد رساله «گلزار شطرنج» انداخت که نسخه‌اش در کتابخانه آیت‌الله مرعشی قم است و آن را استخراج کرده و با مقدمه‌ای برای چاپ در «میراث ماندگار» بودم و در انتظار چند ساله مانده‌ام. نسخه منظوم است و در ۷۸۵ به نام سلطان احمد جلاایر سروده شده و شاعر تخلصش حیران بوده است.

جز این مناسب است گفته شود که «گزارش شطرنج» متنی به زبان پهلوی است که پرویز غیبی در آلمان آن را ترجمه کرده و با تعلیقات در همان سرزمین به چاپ رسانید و چون اجازه فرمود عیناً در پژوهشهای ایران‌شناسی (جلد هفدهم) به چاپ رسید.

کتاب‌شناسی کوچکی هم از اطلاعات قدیم (نه کتابهایی درین هشتاد سال چاپ شده است) در جوانب مختلف مربوط به شطرنج گردآوری شده است که چاپ خواهد شد و امیدوارم بدهم که در گزارش میراث چاپ شود.

بند دوم

از حدود ایام حکومت آق‌قویونلو که ارتباط با فرنگ (مخصوصاً ونیز) آغاز شد و امتعه اروپا به ایران رسید طبعاً می‌باید عینک برای خواندن وارد شده باشد. لفظ عینک و تعبیرات دیگرش مانند شیشه فرنگ و امثال آن در عصر صفوی وسیله مضمون‌سازی شاعران بود و غالب آنها ابیاتی دارند که عینک در آنها دیده می‌شود.

و در لغت‌نامه دهخدا تعدادی از آنها نقل شده است: از متون نثری صفوی در گلستان هنر دو بار ذکر عینک دیده می‌شود (ص ۲۱، ۱۹).

تصور می‌کنم نخستین جا که قدمت لفظ «عینک چشمی» مشخص می‌شود دیوان حسابی است (طبع شادروان حسین محبوبی اردکانی، تهران، ۱۳۵۴ش) به این صورت:
دو چشم دیگرم ار شیشه فرنگ افزود
به شیشه‌بازی^۱ آخر به شهر عشوه گرم

(ص ۱۲۱)

زمان حیات حسابی شاعر بنابر تحقیق مندرج در فهرست کتابخانه ملی پاریس (به شماره ۷۹۰) به اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم مشخص شده است. درین دیوان قصیده‌ای در مدح شاه‌طهماسب دیده می‌شود. نسخه مورخ ۹۳۹ یا ۹۷۹ است.

بجز شعر در مجموعه‌ها نامه‌های متعدد هست که کسی از کسی طلب عینک کرده است. البته آن نوشته‌ها از قرن دهم و یازدهم هجری است (بطور مثال، فهرست کتابخانه مرکزی، جلد ۸: ۶۱۳ و نامه میرزا نصیر در طلب عینک از ملا شکوهی جلد ۹: ۱۴۱۴).

عینک در دوره صفوی تنها برای کتاب‌خوانی و نزدیک‌بینی نبود زیرا واعظ قزوینی درین بیت به عینک دورنما اشارت کرده است:

عینک دورنما بایدش از قطع نظر

در نظر هر که تماشای جهانی دارد

(ص ۱۵۳)

بند سوم

نام معرفت فلاحی برای کتاب عبدالعلی بیرجندی بر ساخته نیست و از نخستین عبارت مؤلف برگرفته شده است. توجه مرحمت‌آمیز آقای فرید قاسملو موجب سپاسگزاری است.

بند چهارم

مجموعه خطی دهه نخستین قرن نهم که چهل و سه غزل حافظ در آن کتابت شده است در تاجیکستان نگاه‌داری می‌شود. قطعش رقیعی است و طبق تواریخی که در آن میان سالهای ۸۰۵ تا ۸۰۷ به تفاریق در متن و حاشیه به کتابت درآمده است. غزلیات حافظ در حاشیه است و آنها را نخست خانم گلثوم (کذا) گلیموا در دوشنبه به سال ۱۹۷۱ در قطع تقویمی بغلی به چاپ رسانید و اینک

۱. این اصطلاح در یزد در مورد قوادها گفته می‌شد.



قم ۱۴۱۷ق) صفحات ۱۳۴۵ - ۱۳۷۲ می‌تواند ببینند. آن مقاله «مجموعه ۵۵۵ دوشنبه» عنوان دارد. برای ملاحظه عکس چهار صفحه از آن درین جا به چاپ رسانیده می‌شود.

بنا به مقاله دکتر سلیم نیساری تجدید طبعی از آن در تهران انجام شده است. فهرست مندرجات این مجموعه را که سالها قبل استخراج کرده بودم علاقه‌مندان در جلد سوم المحقق الطباطبائی فی ذکراه السنویه الاولی



۷۰ الف



۴۵ الف



۲۵۸ ب



۲۱۴ ب

فقیه ابوالقاسم برادر خواجه نظام‌الملک طوسی

تکمله‌ای بر «وصیت‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی»

علی صفری آق‌قلعه

در نشریه گزارش میراث (۲۷ و ۲۸ [آذر و دی ۱۳۸۷]، صص ۲۶-۲۷) مطلبی با عنوان «وصیت‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی» به قلم نویسنده این سطور به چاپ رسید. در آنجا اشاره کردیم که در یکی از دو دستنویس مورد استفاده در آن تصحیح، نام وصی خواجه نظام‌الملک بدین‌گونه یاد شده است: «و برادر خویش را — فقیه ابوالقاسم عبدالله بن علی را — وصی کردم ...». اخیراً در برخی منابع به این نام برخوردیم که لازم دیدیم این نوشته را در تکمیل مقاله پیشین بیاوریم.

آن‌گونه که از منابع بر آید، فقیه عبدالله بن علی بن اسحق، برادر واقعی نظام‌الملک بوده است. در تاریخ بیهق (ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تصحیح احمد بهمینار، تهران، فروغی، [بی‌تا]، ص ۷۳) درباره پدر نظام‌الملک — یعنی ابوالحسن علی بن اسحق — آمده: «و این ابوالحسن را سه پسر بود: یکی نظام‌الملک الحسن ابوعلی و دیگر فقیه اجل ابوالقاسم عبدالله و دیگر ابونصر اسمعیل». بیهقی پس از آن، هنگام اشاره به فقیه عبدالله و فرزندان وی (تاریخ بیهق، ص ۷۵) نیز تصریح می‌کند که این شخص برادر خواجه نظام‌الملک بوده است: «عقب از فقیه اجل ابوالقاسم عبدالله — که برادر نظام‌الملک بود — امام وزیر شهاب‌الاسلام عبدالرزاق بود و امیر ابوالحسن طاهر و حرّه [ای] که در حباله ... [فلان بود]».

آگاهی ما از این «فقیه عبدالله» اندک است، اما شواهد نشان می‌دهد که وی برخلاف برادرش — نظام‌الملک — به‌صورت جدی وارد عرصه سیاست نشده است. البته از شواهد برمی‌آید که ارتباط میان دو برادر نزدیک بوده است؛ چنانکه نظام‌الملک او را به‌عنوان وصی خود معرفی کرده؛ و یکی از دختران نظام‌الملک نیز به همسری یکی از دو پسر «فقیه عبدالله» — یعنی امیر ابوالحسن طاهر — درآمده بود (تاریخ بیهق، ص ۷۴).

باید یادآور شد که بر خلاف «فقیه عبدالله»، گویا فرزندان او به کارهای سیاسی اشتغال داشته‌اند، چنانکه یکی از دو پسر او — یعنی شهاب‌الاسلام عبدالرزاق — در سال ۵۱۱ ق به وزارت سنجر رسید و تا پایان زندگی یعنی سال ۵۱۵

ق در همین سمت باقی ماند (نک: وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، تألیف عباس اقبال، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و یحیی ذکاء، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴ ش [ج ۲]، ص ۲۴۳). عبدالرزاق پیش از این دوره نیز دارای فعالیت سیاسی بوده چنانکه بیهقی در تاریخ بیهق (ص ۷۷) هنگام یادکرد مرگ فقیه عبدالله، از زندانی شدن وی نیز یاد کرده است: «وفات فقیه اجل ابوالقاسم عبدالله بن علی بن اسحق بود در شهر سرخس در آن مدت که پسرش شهاب‌الاسلام در قلعه ترمذ محبوس بود فی... ذی‌القعده سنة تسع و تسعين و اربعمائة».

چنانکه در عبارت بالا دیده می‌شود، مرگ فقیه ابوالقاسم عبدالله به سال ۴۹۹ ق در سرخس بوده است و اینها آگاهی‌هایی است که عجلتاً از زندگی این شخص به دست داریم.

نکته دیگر اینکه در آن مقاله آمده بود از کتاب دستورالوزارت منسوب به نظام‌الملک نسخه‌ای در دست نیست؛ اما پس از بررسی دریافتیم که نسخه‌هایی از این اثر موجود است که برخی از آنها به عبدالوهاب امامی — نویسنده سده هشتم — منسوب شده است (نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۲/۲، ص ۱۶۰۷).

گفتنی است که رساله‌هایی با عناوینی چون «وصیت نظام‌الملک» در فهرس نسخه‌های خطی برخی کتابخانه‌ها دیده می‌شود که هیچکدام با متن ویراسته ما یکی نیست. این نمونه‌ها — تا جایی که ما بررسی کردیم — شامل نامه‌هایی است که نظام‌الملک به‌عنوان سفارش و نصیحت (وصیت) برای فرزندانش نوشته است. مشهورترین آنها همان نامه‌ای است که نظام‌الملک برای فرزندش فخرالملک نوشته و در کتاب اسناد و نامه‌های نازیخی (گردآوری سیدعلی مؤید ثابتی، تهران، طهوری، ۱۳۴۶ ش، صص ۱۹) به چاپ رسیده است.

مرحوم مینوی در گفتاری که درباره نسخه ۳۲۸ نافذپاشا نوشته («خردنامه و غیره»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۴، ش ۲، صص ۵۸ - ۶۰؛ بازچاپ در: خردنامه، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش، ص ۳۲)، می‌گوید: «چندین سال درباره شرح احوال نظام‌الملک و تحریر تاریخ دوران او کار و کوشش و جستجو کرده‌ام، یادم نیست که نسخه وصیت‌نامه او را پیش ازین در جایی دیده باشم».

البته مستبعد نیست که نسخه‌های دیگری از این وصیت‌نامه یافت شود، چنانکه یک مورد آن را ما در مقاله پیشین خود یافته و به کار بردیم. ■

